



۲۰۱۶/۰۵/۲۸



دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

خائمت خوب اس؟؟؟

در مورد ترجمه های "تحت اللفظ"

هر کلمه ظاهراً دو قسمت دارد؛ یکی ظاهر (شکل) کلمه، که "لفظ" است، که همیشه "واحد" است. و دگر باطن (متن)؛ یعنی "مدلول" و "معنی" یا "مفهوم". آن یک کلمه با عین شکل، می تواند چندین معنی را افاده نماید، که از جمله معانی متعدد، معمولاً یکی معنای اصلی ست و دگران معانی عرضی و ضمنی و جانبی و معانی منشعب از معنای اصلی. مثلاً:

– کلمه "پست" متضاد "بلند" است، ولی یکی از معانی جانبی آن "فرومایه" و "بی حیثیت" تلقی شده است.



– یا کلمه "خوب"، که در اصل خود، مقابل و متضاد "بد" است، اما از معانی ضمنی آن یکی هم "تندرست و صحتمند" بوده می تواند. جهت اثبات این ادعاء – که کلمه "خوب" متضاد "بد"، اصل است – کافی ست گفته شود، که "خوب" مقابل "بد" در همه احوال صادق است، اما "خوب" مُعادل "صحتمند" فقط در یک مورد، مورد استعمال دارد؛ و آن وقتی ست، که از وضع صحی کسی (انسان) خبر بدهد. مثلاً می توانیم "درخت خوب" بگوئیم و "کار خوب و نیت خوب و فکر خوب و آدم خوب و مرد خوب و زن خوب و نان خوب و هوای خوب و آب خوب و نجار خوب و تاجر خوب و شهر خوب و تمکین خوب و سرعت خوب و استاد خوب و خلاصه صفت هزاران موصوف دیگر". در حالی، که "خوب" معادل "تندرست"، تنها در حالت اخباری، و آن هم "صحتمندی" شخصی می تواند، مورد استعمال یابد، لا غیر!!! درینجا به همین تفصیل مختصر اکتفاء می شود، ولی خواننده علاقه مند می تواند مثالهای فراوانی را در ذهن خود بپروراند. بعضاً عین کلمه می تواند، حتی معانی و مفاهیم متضاد را احتواء نماید – و چنین کلمات را "أضداد" – جمع "ضد" نامند – مثلاً لغت عربی "مولی" (مولا)، که هم در معنای "سرور" است و هم در معنای "نوکر".

بعضاً یک کلمه بار دیگری را نیز حمل می کند، که "محموله فرهنگی" آن است؛ چنان که وقتی "نذر" می گوئیم، از آن بوی دیانت و اسلامیت به مشام می رسد....

با این تمهید کوتاه بگذریم به اصل مطلب:

انسانها به خاطر ذات و نهاد اجتماعی خود، مجبورند با هموعان در تماس آمده و داخل معامله و داد و ستد گردند. بدین منظور، باید اولاً زبان یکدیگر را بدانند؛ که کابلیان نازنین مُدام گفته اند:

"لفظ زاغه، زاغ می فامه!!!"

اینست، که رول ترجمه به میان آمده و گویا به گفته کابلیان – "اجل دور سر" ترجمه می چرخه".

"ترجمه" (به فتح جیم) – که در زبان ما به ندرت درست تلفظ گردد، چون مردم ما مُدام "ترجمه" را به ضم جیم تلفظ می کنند – کلمه ای ست عربی و در معنای "افاده مطلبی از زبانی به زبان دیگر". و بگذارید، که درینجا قصه ای را بر زبان آرم، که مربوط است به سال ۱۹۶۳ع؛ یعنی بیشتر از پنج دهه پیش:

به تجویز حکومت وقت افغانستان، که سردار داوود خان صدراعظم بود و تحرکاتی در همه امور مملکتی ملموس، قرار شد، که تعدادی از فارغان لیسه های معارف و حربی بنوونخی – ح بن – در شقوق مختلف عسکری به ممالک بلاک شرق فرستاده شوند؛ چون داوود خان می خواست اردوی افغانستان را نیز به کمک اتحاد شوروی مجهز و آراسته بسازد – با ادوات نظامی و تأسیسات و پرسونل فنی و تخنیکی – به شمول مؤسسات ترمیم ادوات عسکری. بدین منظور تعدادی از محصلان را به چکوسلوواکیا اعزام کردند؛ جهت فراگرفتن مسائل فنی و تخنیکی در اکادمی عسکری^۱ VAAZ در شهر "برنو" Brno، که بعد از پراگ، دومین شهر بزرگ آن کشور بود؛ و من هم در زمره گروپ بزرگ اولی آن بودم. معاون اکادمی جنرالی بود، که اصلاً در رشته فزیک درس خوانده و اندرین رشته پروفیسری داشت. مردی بود فاضل و آیتی بود در سخنوری؛ یعنی سخنگویی بود؛ به فرموده استاد ابوالفضل بیهقی، "سخت قوی". روزی از روزها، که در سالون تجمع اکادمی جمع بودیم، قرار شد، که همین مرد سخن بگوید، و او سخنان نافذ و دلنشینی زد، که همه باید آویزه گوش می شد. از جمله گپهایش یکی هم تأکیدش بر دانستن زبانهای بیگانه بود. گفت:

«آدم به همان تعداد زبانهای خارجی، که آموخته است، به همان تعداد انسان است!!!»

مفهوم این جمله اینست، که اگر غیر از زبان خود، یک زبان بیگانه را آموختی، "یک" انسان دگر را در وجودت شامل ساخته ای. و اگر مثلاً سه زبان خارجی را یاد گرفتی، در واقع سه شخص دیگر را در شخصیتت جای داده ای. هر قدر زمان ازین گفته بگذرد، مفهوم سخن آن مرد دانا و آراسته با فضائل و مکارم را بیشتر درک می کنم. چون زبان یک قوم تنها زبان آن قوم نیست، بلکه "آئینه قدنمای فرهنگ" آن قوم نیز هست. پس در عقب هر زبان، فرهنگی هم پنهان گردیده است، و دانستن یک زبان، آشنائی رساندن با فرهنگ مردمی نیز هست، که با آن زبان تکلم می کنند. پس آموختن درست یک زبان، در واقع به هم رساندن آشنائی با فرهنگ مردمی هم هست، که به آن زبان گپ میزنند... اما پیش از رفتن به اصل گپ، بیانید داستان دگری را نیز بشنویم، که از وقوعش حدوداً چل سال می گذرد:

روزی در خانه دوستی مهمان بودم؛ دوست افغانم، و اتفاقاً قرار بود، کدام رفیق المانی وی نیز بیاید. همین که آن مهمان المانی رسید و در جای خود جلوس فرمود، به رسم متعارف صحبت از احوالپرسی شروع گردید. دوستم، از مهمان المانی خود پرسید:

Ist deine Frau gut?

به زعم خودش؛ یعنی: "خانمت خوب اس؟؟؟"

مهمان المانی مثل این، که دک خورده باشد، متعجب شد، که چرا از وی چنین سؤال بیجای شده است. با درک باریکی موضوع فوراً مداخله کرده و به او گفتم: منظور ایشان

Ob es ihrer Frau gut geht?

^۱ VAAZ مخفف Vojenská Akademie Antonína Zápotockého – اکادمی عسکری انتونین زاپوتسکی – واقع شهر برنو.

است؛ یعنی، که جویای احوال صحت‌مندی خانم شما ست. دیدم که پیشانی مهمان باز شده، تبسمی ملیح بر کنج دهانش درخشید و "تشکر" کرد.

دوست افغانم، از ترجمهٔ باللفظ کلمهٔ "خوب" کار گرفته و بار اصلی این کلمه را نه در زبان خود و نه در زبان المانی درست دریافته بود. قسمی که در بالا تذکر رفت، ما مردم کلمهٔ "خوب" را کلاً در دو معنی می‌فهمیم؛ یکی در معنای مقابل "بد" و "خراب" و دگر در معنای "تندرست"، که متضاد "بیمار" و "ناخوش" است. در زبان دری - هم در وطن ما و هم در ایران - کلمهٔ "خوب" در جملهٔ "خانم خوب است؟" کاملاً وضاحت معنی دارد، و درست است، مگر در زبان المانی کلمهٔ gut تنها مفهوم متضاد "خراب" و "بد" را افاده می‌کند، نه متضاد "ناجور و مریض" را. مثلی که دوست افغانم، این باریکی را نفهمیده به ترجمهٔ باللفظ از دری به المانی پرداخته و گویا "آب را ندیده و موزه ها را کشیده بود!!!"

این مثال را بر سبیل نمونه آوردم، تا از مضارات ترجمهٔ "تحت اللفظ" یا "باللفظ" یا "لفظ به لفظ" هشدار بدهم. مگر ترجمهٔ خوب و درست آنست، که "سخن" زبانی را به "سخن" زبان دگر آرند؛ با مد نظر گرفتن مزاج و طبیعت و باریکیهای هردو زبان!!! متأسفانه که ترجمهٔ "تحت اللفظی" آسانترین و بی‌جنجال‌ترین نوع ترجمه است، که در مواردی، سوء تفاهم و مغالطه بار می‌آورد، چون ضمن آن مزاج و شخصیت زبانه‌ها را نادیده می‌گیرد. به تأکید بگویم، که ترجمهٔ "لفظ به لفظ"، "مروج‌ترین" نوع ترجمه است؛ از روزگاران بسیار قدیم تا به امروز - در تمام زبانها. مگر این کار بعضاً مزاج زبان و امگیر را مشوش می‌سازد، چنان که در سطور بعد از آن استشمام خواهد گردید....

گویند، هر قدر زیاد کار شود، غلطی هم به همان اندازه بسیار می‌شود. در کشور برادر همسایه ما، "ایران"، که بنابر سیر تاریخ خود، زودتر با فرهنگ فرنگ در تماس آمد، با استفاده از زمینهٔ مساعد، ترجمه از زبانهای اروپایی فراوان صورت گرفت. مترجمان ایرانی، با اتکاء بر ترجمهٔ تحت اللفظ - که مزاج زبانهای مورد ترجمه را نادیده می‌گیرد - ترجمه کردند و ترجمه کرده رفتند و تا توانستند ترجمه کردند؛ ولی بالوسیله ترکیبات و عباراتی را وارد زبان خود ساختند، که با مزاج زبان فارسی سازگار نبود. از بهر مثال وقتی یک ایرانی می‌گوید:

"دارم می‌خورم" یا "داشت خانه می‌رفت"

این دو جمله، که از نگاه مزاج زبان دری، نادرست است، بر اثر ترجمهٔ تحت اللفظ محض از زبان فرانسوی وارد زبان دری ایران - همانا "فارسی" - شده و عام گردیده است. در حالی که مزاج و طبیعت زبان، که نباید دستخوش چنین بدعتهائی گردد، گردید.

مورد دیگری، که بر اثر ترجمهٔ باللفظ از زبان انگریزی وارد مطبوعات و بالخاصه رادیو و تلویزیون ایران شده است، باز هم استعمال مصدر "داشتن" است، در مثالهای نظیر "اجازه بدهید در فلان مورد با شما صحبتی داشته باشم" یا "می‌خواهم با شما مصاحبه ای داشته باشم". استعمال کلمهٔ "داشتن" در چنین موارد مع الاسف که به دری ما نیز سرایت کرده است!!! اما در زبان دری مطلب را به انحاء دیگر و بهتر و به زبان خود ما برابر، می‌توان اداء کرد، مثلاً "می‌خواهم با شما مصاحبه ای بکنم"، خیر و خلاص!!!

مثال بارز دیگر ترکیب "شریک ساختن" یا "سهیم ساختن" یا "قسمت کردن" است در جملهٔ ذیل و نظائر آن، که راساً و باللفظ از زبان انگریزی وارد زبان اهل قلم و مطبوعات ما شده است:

"می‌خواهم این مسأله را با شما شریک بسازم."

و یا

"... شما را با این مسأله شریک بسازم"

این جمله دوگانه نیز از نگاه مزاج زبان دری درست نیست و سنگ مانده های^۲ متین بزرگان ادب دری را زیر پای می کند.

استاد "ابوالحسن نجفی"، مؤلف فرهنگ "غلط ننویسیم" (فرهنگ دشواریهای زبان فارسی)، که مؤلف "فرهنگ فارسی عامیانه" و دهها کتاب دیگر در عرصه ادبیات بود، در کتاب اولی خود بر چنین نکات بسیار مکتب کرده، بر اهل مطبوعات و قلم ایران بانگ برآورده است، و چه بجای بانگ برآورده است، که قابل خواندن است و سخت آموزنده. وی در همین کتاب "غلط ننویسیم" خود، که باربار و شاید تاحال در حدود بیست بار و هر بار با تیراژ پنجاه هزار، تجدید چاپ شده و در دسترس عام قرار گرفته است، در مذمت ترجمه تحت اللفظ زیاد کار کرده است، که خواندن

این اثر مفید وی را به علاقه مندان صحت زبان دری/فارسی توصیه می کنم. ولی ای کاش! این استاذ^۳ ممتاز و دلسوز از زبان دری افغانستان نیز آگاهی می داشت، تا اندوخته های زبانش و سببش می شد و غناء و رسائی و پختگی بیشتر می یافت. در مورد این شخص نامور در آینده ضمن نوشته ای مستقل، سخن خواهم گفت.

و من می گویم، زبانها "بی زبان" اند و هر کارروائی را، که اهل زبان بر آنها روا دارند، تحمل کرده، به دهل اهل زبان می رقصند. راه دیگری را نیز ندارند، چون زبان "آله دست" اهل و صاحب همان زبان است و دستپورده آنها؛ هر قسمی که اهل زبان بخواهند و میل کنند، زبان را پرانچه می سازند. درین باب بعدتر باز تماس می گیرم. در مسائل علمی و بالخاصه "علوم طبیعی" البته ضرورت می افتد، که غالباً از ترجمه "باللفظ" استفاده گردد؛ مثلاً وقتی:

- "معادلات تفاضلی" در ریاضیات می گوئیم، مراد differential equations انگریزی و یا معادل المانی آن Differentialgleichungen است

- در بیالوژی مقوله "ترکیب ضیائی" را خوانده ایم، که ترجمه باللفظ photosynthesis انگریزی و معادلهای دیگر فرنگی آن است

- "آب مقطر" ترجمه لفظ به لفظ از destilliertes Wasser المانی و معادلهای دیگر اروپائی آن در علم کیمیا است
- "کوره بلند" در تکنالوژی ثقیل (نوب آهن)، ترجمه تحت اللفظی Hochofen المانی و معادلهای دیگر فرنگی آن است
همین قسم در سیستم دولنداری و سیاست و معارف و تعلیم و تربیه و مطبوعات و دیگر شوون و امور زندگانی، هزاران ترکیب مدرن فرنگی داریم، که مستقیماً و باللفظ به زبانهای عالم ترجمه شده و در چلند انداخته شده است؛ از جمله در زبانهای دری و پشتو؛ مثلاً:

- نام وزراء و پرسونل مربوط ایشان و وزارتخانه ها و ریاستها و مدیریتهای و ...؛ از بهر مثال:
- وزیر معارف، وزیر مالیه، وزیر دفاع ملی، وزیر اقتصاد، وزیر صنایع، وزیر مطبوعات، وزیر مخابرات و ... و وزارتات مربوطه و شعبات و پرسونل اداری و مالی و تخنیکی و غیره و غیره آنها که تحت اللفظ از زبانهای اروپائی گرفته شده و اغلب آنها به کمک ترکیبات عربی شامل زبانهای ما گردیده است.

^۲ "سنگ مانده" اصطلاح زیبایی عامیانه زنان کابلی و در معنای "تهداب" و "اساس" است.

^۳ "استاذ" معرب کلمه "استاد" دری ست، که آن را محض به خاطر نواخت صوتی آن با "ممتاز" استعمال کرده ام، ورنه من شخصاً طرفدار چنین کار نیستم، که اصل دری را مانده و معربش را استعمال کنیم؛ چون جانی که اصل باشد، مینوتش را صبر است!!!

البته از طریق زبان عربی هم، که قرون متمادی بر ممالک مفتوحه اسلامی و "به زور مسلمان ساخته شده"، مسلط بود، ازین کارها فراوان صورت گرفته است....

تا جائی، که به "دستگاه باز" زبان ارتباط می گیرد، هر زبان، "بی زبان" است و چون "گوسپند گردن بسته" ای، که به سمت دلخواه چوپان روان است. با وجود آن مگر "دستگاه دستوری زبان" چونان "شهر ممنوع"ی ست، که کس را مجال و یارای دستکاری دران میسر نیست. درینجا همان مثل معروف "از شار برای و از نرخ نی!!! کابلین کاملاً صادق افتیده است؛ اگر "نرخ" را برای "دستگاه بسته زبان" به کار بریم، که مراد از "دستور زبان" باشد. در حالی که "جهاز لغوی" یا "دستگاه لغوی" که "دستگاه باز" زبان و مثل شهر بی در و دروازه ای ست، که مداخل و دروازه هایش چارپلکه به روی ورود هر لغتی باز است!!! درین زمینه ضمن مقالات بی شمارم، که در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" کوت کوت و خروار خروار افتیده است، فراوان و با تفصیل درخور، سخن گفته ام؛ و تا توان است، دروازه "آینده" هم به رویم باز است.

پایان

